

٣١٩

فأزوين بأعظم العطاء أنك أنت الكريم الرحيم العليم الحكيم
 الغفور العفو العيا العظيم
 ع ع ا
 هو الأبى الأبى

يا من افناء وجهه من افق الثبوت والرسوخ على ميثاق الله
 هنيئا لك هذه الكأس الطاهرة بصهبا، حجة الله هنيئا لك
 هذا الماء الذي فاض من غمام موهبة الله لعمرات ان الملا
 الاعيان ينطقون بالثناء على كل ثابت راسخ على ميثاق الله
 ويشكرون كل ناشير لنفحات الله وليستون بحمد ربهم في
 العشي والاشراق وكجونه بما بعث من عباده رجالا لا
 تلميزهم مشمون الممكنات ولا تمنعهم الشبهات ولا تصدمهم
 المتشابهات عن التور المبين والصرط المستقيم و
 الافق القديم وانك انت يا ايها المنجذب من الاشعة

حضرت لا ميرزا محمود فردوسي عليه بيا: الله الأبى

الساطعة من شمس بجلال المتعطش الى عذب فرات من آباء
 رحمة ربك استبشر بما ايدك شهيد القوي على اعتلاء كلمة الله
 ونشر نجات الله واثبات العليب على ايشاق الله لعمرت بتبليغ
 عليك ملائكة مترجون من الملائكة الاعلى وتمدتك جنود النضر
 من ملكوت الابهى فاشه انرا وانشرح صدر ادا استبشر
 قلبا وانعش روحا وافرح نوادا بما فاضت عليك
 ملك السماء الدرار عانا عذفا مجللا وقل الحمد لله الذي قضى

لهذا وانا اول الشاكرين ع ع

آنچه مرقوم فرموده بوديد لطونا كزديد و مضمون مفهوم مفهوما شه
 الحمد لله در جميع مواقع منظر و منصور بوديد تا ايد جنود ملكوت
 ابهى بارايات انحصار محتاج و مترادف بود و خبايات
 جمال مبارك روحى لاجبائه القدا شامل ملائكة كنسيد

که قدرت و سطوت الهیه در غیب امکان چنان نشود
 که بنده جمال ابی فریداد و حیدر انبیا هر بنا ناصر و معین
 با چنان شخص بپوشد که نوع مکالمه نماید و از غیب برمیآید و خبر
 میفرماید این نیست مگر از قوت عظیمه امین الله و قدرت
 کلیه ملکوت ابی و چنان تائیدی از جمال قدم روحی عبیه
 الفدا شاهنامه نمائی که بجا مالک و مملوگرا فراموش نمائی و
 ندای سر و شراب گوش میبرد و سر هر دو شنوی ع ع

هو الله

ای بنده اسم اعظم خوشباجال نفوسی که چشم را بشاهد
 انوار فیض رب اعلا روشن نمودند و خوشباجال نفوسی که
 دلهار ابریا حین عرفان جمال ابی کلزار و کشش کردند خوش
 مجال اشخاصی که از جام پر نشد عهد است سر مست شدند

خوشا بجال منشا هر قدمی که در سبیل دوست حقیقی جانفشانی
 نمودند انکه الله جناب صادق جامع این مراتب و طائر
 این مواهب است و الیوم در جیروت تقدیس بار خجی چون
 افتاب مشهور و مبعوث و بیالیت قومی بعلون ناطق
 طوبی له و حسن الثاب والبهاء علیک و عیالک ثابت مستقیم
 عن

هو الله

ای هست صهبای الکی آن گوگب نورانی اگر خیاچی از افق
 امکان اقول نمود ولی از مشرق الامکان طلوع کرد و آن
 سراج رحمانی اگر چه از شکابت جسمانی غایب شد در جاقه
 رحمان بر افروخت آن طیر آسمان اگر چه از لانه تریابی پر و از
 نمود انکه الله در ایشان الی مفریفت خوشا بجال او خوشا
 بجال او جمال قدم واسم عظیم روحی لا تجانه الفدا هر وقت

۲۹۳
نظر بروی منورش میفرمودند تقسیم میکردند و آثارش داشتند
و وجه مبارک ظاهر می شد غزلی در ذکر ماتم او تبرکی مرسوم
شد در طی مکتوب است ع ع

هو الله ای ثابت ثابت الیوم طیور حدائق قدس
و حوریات فردوس و اهل ملاء اعلا و مسکن ملکوت ابری
تجمید و ستایش جانفش آن مشتاق عالم بالا بابع
الطمان مشغول طوبی له و حسن مآب آن بامی تشبیب
در دریای عذبه فرات اقبال و ان ملوع نعبان بجزان
بدریاق اعظم رسید و آن می پرست بخجانه الهی پا برد آن
حرابی مشتاق در شعاع اقباب مستغرق گردید آن غلیل
عشق بشفا فانه معشوق در آمد آن بلبل ذوق بکلیش
وصال برید آن طوطی بهند الهی بشکرستان نامناهی رفت

طوبیة له طوبیة له بشری له بشری له ع ع

هو التسمیع البصیر

اللهم یا الهی قدس قلوب اقتبک عن الاشرع قال بغیرک
 وظهر نفوس انفسیاک عن الشؤن انشی تخالف رضاک
 ای رب نور انبصار بمشاهدة آیاتک الکبری و متول
 الافکار الی ما فیہ اعلاء امرک و سطوع نورک یا هو
 الاشیاء ای رب غفلت القلوب بهر ما نبذاک من
 غیب الامکان و ذهلت العقول عرف ما سعانی آیاتک
 بالبرهان و غمیت الانبصار و البصائر فاکشف النشأ
 بالحنة الفاطمة یا ربی الرحمن و صمت الآذان فاسمعوا من
 لغات عند ایب البتیان ای رب هم منصفاء و جهلاء و
 بلهلاء و منصفاء ارفع بهم و لا ارفعهم بما کسبوا انک انت العفو

هو التسمیع البصیر حضرت افغان مرده مکتوبه در تازیانه جناب طایفه محمد زکیه صاحب الامر العجلی

ای فرج رفیع سدره مبارکه جناب فاسید میرزا پور
 در اینجا شریف داشتند یادگار آنحضرت بودند بنام
 مرست از ملاقاتشان حاصل و مانند شان را از حق اول
 بود و هستیم و از حق میطلبیم که جنایات غیبیه موقوف گردند
 و همیشه از جام عهد است مرست باشند ذکر آنحضرت
 دائمی در این انجمن مذکور و یادمان مونس قلب مجبور از
 غفلت و استکبار اشرار و عظمت و تعنت بنابر مفهوم و
 محزون بشوید و دلگیر و دلخون نگردید چه که این ذاب برین
 و آداب قدیم عاقلین است یا حرة علی الدبار ما یا نهرم
 من رسول الا کا نوا به یستهزؤن بلکه معارضه و ستاد است
 جاهلان سبب اعلا، کلام الله و نشر آثار الله است اگر خیر

مستکبرین و تهتک بر خفین نبود و فریاد بر دنا بر و بیدار
 اکابر و اصاغر و کفیر جهلک، و عربده بهما، نبود کی صیت
 ظهور نقطه اولی روحی له الفدا و آوازه سلوچ شمس بها
 روحی له الفدا بشرق و غرب میرسد و جهان را از کرا
 تا بکرا بجنبش و حرکت می آورد و کانتظه ایران را مرکز
 نور تابان میفرمود و اقلیم روم مرکز جمال قیوم میگشت
 چگونه آوازه ظهور بجنوب منتشر میشد و بچه رسیدند ای
 حق باقصی بلاد شمال میرسد کشور امریک و افریک تا یک
 چگونه ندای الهی میشنید و صباغ دیک عرش استماع
 مینمورد طوطیان مهند چگونه شکر خوان میشدند و نغمات
 بلبلان عراق کجا بافاق میرسد شرق و غرب چگونه متمر
 میشد بقعه مبارکه چگونه از کیه جمال محمود میشد طور آینه

چگونه لغت نورانی میدید شعده ظهور چگونه زینت طور میباش
 ارض مقدس چگونه موطا جهان منزه میشد وادی طری
 چگونه بقعه بهر آسمان میباش و محل خلع نعلین بر روی میشد
 نفیات قدس چگونه در وادی مقدس منتشر میشد شمیم بزم
 حدائق ابی شام اهل جزیره خضر را چگونه معطر مینمود
 وعدای انبیا و بشارت اصغیا و نویدهای منظر ابراهیم
 باین بقعه مبارکه چگونه تحقق مینمود شجره اینسا چگونه غزل
 می شد و علم بیباق چگونه بلند میباش و جام خدیجه
 چگونه سمرت مینمود این بیوضات و برکات سباب
 ظهور و برورش بحسب نظایر استکبار جهلاء و تعرض بلباء
 و تعنت ثقلاء و تشدد ظلماء بود و الا صیت ظهور
 حضرت ائمه منور با قرب قیام نرسیده بود پس نباید

جهل حبلکاء و تعدی زنما، و خفلیت فقہاء و کفریہا
 محزون شد ذلک دایمہم فی القرون الاولیٰ اگر نیستند
 نینمودند ولی نادانند فی الاولیاء لایجادون بقیومون
 حدیثا پس شما کہ فروع صدق مقتدہ الائمہ هستید
 انسان دورہ رحمانیہ باید بعون و عنایت جمال قدم
 روحی لمرقده المقدس قدا چنان بنا موقودہ ربانیہ برافرو
 و برافروزم کہ ما رجبہ اللہ در قطب افاق روشن کنیم
 و ما می بدو جہ مقتدہ حضرت اعجاز روحی الہ الفدائما یم
 سینہ را هدف تیر بیا کنیم و دار الاماج بہم قضا چون
 شمع برافروزم و چون پروانہ یال و پر بسوزیم چون مرغ
 چمن بنایم و چون عند لیب زار بزاریم چون ابر بگریم
 و چون بر شاخ آوارگی در غرب و شرق بگذریم و شب و

۲۹۹

روز در فکر نشرفیات الله باشیم نه تتبع در شبهات و
 ترویج و تادیل و تشویر میرشاهیات فکر خویش را بکنار
 بگذاریم و از کم و بیش چشم پوشیم نه اظهار تامل نماییم
 نه بهمان تغلم بگما خود را فروشن نماییم و از خمر عنایت
 و فناء در جمال اهی پر جوش و خروش شویم ای ایشان
 سدره مبارکه باید کل بگوئیم تا شاخ بارور کردیم و میوه
 خوشکوار از بسیار آوریم تا فرع تابع حاصل گردد و جزو
 بگل نماید از فضل اسم غنیمت و عنایت بقوله اولی و
 لام الفدا امیدوارم که سبب افتاد کلمه الله در جمیع انا
 کردیم و خدمت باصل امر نماییم و مشایخ غیرت محبت را
 منتشر کنیم و نسیم عنایت را بوزیدن آریم و
 شمیم صدیق را بجمانیت را بامشاهار رسانیم و انا و اجنت

بهی کنیم و کیهان را فردوس آغشا هر چند کجا عبود علی
 و مخصوص مشتعلان بنا در شاد مکتف ما بن عبودیت
 رب عباله استند ولی تکلیف ما اعظم از دیگر است از
 او توفیق می طلبیم و تائید می جوئیم صدره را شکر جمال مبارک را
 که جنود ملکوت ابدایش در هجوم است و عون و جبر
 تسایع چون طلوع نجوم در جمیع نقاط ارض این شد و
 فرید انصرت فرمود و در جمیع اوقات آثار عنایت
 ظاهر فرمود این شبهات را در اشد اغما افکند و متمسکین
 بمشاهبات را رسوای ناص و عام فرمود نو موسان را
 محل ملامت نام و خود پرستان را شتره افاف کرد اجاب
 منزله این را عبره للناس فرموده ارکان مذبحین را
 خود پرست و خود بین فرمود و این مرغ بال و پر شکسته را

عشق باه صاحب بر روی بر سر کلاه علیها آتات الابرار طایفه
 و

۴۰۱
 متقابل جمع من على الأرض بقدرت تائيدش قائم فرود
 صفوف غبار اشک داد و لشکر نجات را نصرت
 بخشید و روح حیات در قلوب تائبین بر عهد و میثاق
 دمید حضرت افغان سدره مقدره مبارک را یک یک
 تکبیر ابدع ابهی ابلاغ و تائید و البها علیک و عا کل افغان
 ثبت على الميثاق ع ع

هو الله
 ای ثابت راسخ بر پیمان رحمن آنچه مرقوم نمودیم بعبودیت
 کردید از مضامین دلنشینش قلوب تائبین در روح
 ریگان به پایان حاصل و از معانی شکرش مذاق ^{مانان} زد
 شیرین گشت سجان الله آن دل پاک در مدینه عشق
 و این قلوب در قلعه سخن چه ارتباط عظیمی در میان و

چه الفت قدیمی ظاهر و عیان چه که ارواح طاهره ثابت بر
 میثاق الیوم جنود مجنده ملکوت ابی هستند یک تب
 لشکر جیانتند و یک صف جنود نجات اخراج منزله
 از میدان بدوانند و اوراق شهبات منتشره را ارجاع
 بصاحبانش نمایند از ذکر اسم این مظلوم تبعظیم کول
 نگویند و از شکایت از اجابت نابت بر عهد و پیمان بفرمند
 که این بهانه است و مقصد اصلا شخص دیگر است و چنان
 قین و زکی و پیر فرستند که از شراب و تمسک بمشابهات
 ادراک نمایند که مقصود القای شهبات است و منزل
 نمودن در عهد و میثاق باری در مکتوب درج است
 بصاحبانش برسانید و الهیاء علیک و خاکن ثابت باغ
 عیثاق الله مخ

ای بهرام سپهرای خوش فرجام نامرات چون نامت
 پرشکون و خامرات چون ملک آسمان مشک بار و بهما
 چکه نام دوست گماشت و پیام دوستان اردغانا
 داشت یاران پارسی هر یک یک از جهان بازاری
 و گشتی دانشند و کیهان از گران تا بکران دریاستی
 پس راستی بدان امروز جان پارسی در جهان نیستی
 هستی بخش است و جشن جشن یزدان بلذ درفش
 دهنش و بخشش ایزدیرا بنگر که آفتاب جهان آسمان باز
 از فادر پارسیان در شهید و احقران تا باین در سپهر
 ایرانیان نور افشان گشت و فاوران و باختران رگ
 شد پاک یزدان سزاوار ستایش و نیایش است

میزد مهر بهرام بود بکن که جانس خوشتر بار بجواند

که چنین بخششی ارزان فرمود و چنین مهری رایگان
 داشت امروز دوستان پارسی باید از شادمانی پرواز
 نمایند و درستان جهان آغاز کشودن راز نمایند و
 باین آهنگ و آواز دمساز گردند روز روز فریروز هست
 و تابش تابش افتاب کیمی افروز و آتش آتش جهان سوز
 آتشی که همه پرواست ندود و یزدانست نه کیهانی
 آسمان است نه زمینی تابشش جان بخشد نه جان گیرد
 بر هر چیز بفراید نه بجایه این مهر سپهر نشانه آن افتاب
 است و این آتش نشانه ازان اذر جهان تاب باری
 در شب و در میان آن باران شاکمانیم و بدوستی آن دوستان
 همدم و همدمستان از ایزدی مانند خوانیم که همواره همه
 پارسیان را یار و یار باشد تا در آن سخن آسمان همه چون

چراغهای یزدانی برافروزند و پردای پنهان بسوزند و
 با تش دوستی و خدا پرستی بسوزند اینست نخستین روز
 از نیش که امروز روزی یزدان پرستانست و پروردی
 می پرستان و بشادمانی مستان و خوشی هوشمند و
 کامرانه دوستان یار مشکل پسند ع ع

هو الابی الابی

این
 یا من ثبت علی العهد والميثاق الیوم نعتی اعظم از
 و ستایشی ابدع از این نه کلمه مجاهد و نعت طائف
 حوال این وصف جلیل و جمیع مدائح و مضامین و مناقب
 ساجد این وصف جمیل و رب السموات العزیز
 ملکوت الابی جمیع ملائکة و ریحان و تقدیس این
 قدسیه مشغول و بنفت و وصف این هیات کل محرزانه

۴۰۶
را سحر فالوف چه که ارباب شهیده افتنان در مهبوب
الیوم ایازی امر دقیقاً نباید آسوده نشینند و خود را با امری
از امور آلوده نمایند تا طوفان امتحان ساکن گردد و
همچنان افتنان را که شود غیرمترنزل متلاشی شود و
فجر بتقل شعاع تو تسل متباهی گردد خدمات آنحضرت
در ساحت اقدس مشهور و مذکور و زحمات آنجناب
در درگاه امدیت معروف و مقبول در مخابره با ارکان
حقیقت خوب از عهد برآید و ذلک من تائیدات
الملکوت الاهی التي اختصک بها فاسکر الله علی
بذیه الموهبه الکبری والمنزه العظمی فسوف یعطیک بر
فرضی و اطمن بفضل مولاک الذی علی العرش استوی
ثبت الاعدام ودع الاطلام و ازل الازالم عن قلوب

متنزاهن الارکان ای الادی امر شتبع کردید و متفق بودید
 و یک روح و یک جان و یک جسم و یک دل و یک روان
 کردید و گذارید که نفسی در امر الله فلا اندازد و فتوری
 وارد آرد قسم بحال قدم واسم اعظم که مقدار شمره
 رخته الیوم من بعد بقدرنا صله شرق و غرب کرد و
 مقدار کاهی اختلاف کوه تاف شود این زحمات بکلی
 هدر رود و کور مغضی کورد و دور مقدم شود بنیان از
 بنیاد برافتد و امکان بجا محروم از نور رشاد گردد
 صبح هدی اول نماید و ظلمت ظلمات اهاطه کند طوی
 لیل سپرو از آید نفاق بلند شود مد محکم و قلعه
 مستحکم نبوت در سوخ کتل بر بنیاق اعظم است اگر
 احتیای الهی قدم ثبات بنهند و رسوخ دستفاست

نمایند بپیمان و ایمان الهی بهام قوت تثبیت و تمسک
 نمایند کل در ظل سدره محفوظ مانند و هر غم و ازان
 امر سلاشی گردد و صبح نورانی لیلظه عا الدین کله
 روشن و لایح شود سع

هو الاهی

ای اجتهای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی
 ایشان مرغ فنا است و لانه خفاش ظلمات ظیر
 الهی ملاحظه فرمائید که طیور صدائ قدس و زخا آراء
 پس در هیچ عهدی در این کلن فانی آرمیدند و یا از
 شاخار آمال کجا چیدند و یا درمی راحت و آسایش
 دیدند و یا آنکه سرت جان یافتند و صحت و بدان
 جستند هر صبحی را شام تا یک دیدند و بهر شامی و

سرگردانی و بی سرو سامانی یافتند گاهی غل و زنجیر بوسی
 اختیار نمودند و گاهی بلخی شمشیر چون سید حضور بکابل
 چشیدند دمی اش جانسوز نمود در اکستان یافتند و
 که صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند
 وقتی نیش ستمکاران را پوش یافتند و زمانی بر دریغ
 یزدیان را مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان ببقا و
 جهانیان بوفار قدر و بهائی بود اول این نفوس بصدقه
 تمای اسایش و زندگان می نمودند و آرزوی خوشی و کامرا
 پس بیقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه
 و پراستباه گردید که اهل سوش و دانش بلا یای سبیل الهی را
 راحت جان و مسرت و بعدان شمرند و مشقات را صرف
 عنایات دانند زحمت را رحمت بینند و نعمت را نیت

دانند بلخ ابلح صد ما را عذب فرات خوانند و تکانند ^{ن را}
 صحت ایوان یابند حرارت محبت ^د با خودت و جمودت
 جمع نشود و انجذابت جمال الله با سمانت و سکون ^{جمع}
 نکردد و آتش و شمع در آغوش نشوند و کوه نارد ^د
 برف و تلخس و قمار پنهان نکردد ای اجتای فدا صد ^د
 و ای بندگان درگاه فغان و آبی و ای عاشقان سوز د ^د
 و ای عارفان راز و نیازی در الواح الهی ذکر مکت ^د
 و بیان ^{مفاتیح} مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون
 روحی و شئون عنصری تبعه بلکه مراد الهی این جمع که سمع
 در جمع برافروزد نه در صحرای بی نفع کاه زمین آبی بر
 ارض طیبه نازل گردد نه ارض حبره و الا خواهری
 شمع را مکت نتوان گفت و پریشان ^د جمنا علامت ^د

توان شمرد افسردگی حیات و زندگی نجس نشود و ناتوان و
درماندگ مهوشمندی و زیرکی نکردد ایتم الله یا اجاب الله

علا الله ان بنا رحمة الله شمع

هو الاهی ای مجوران صهربای آبی نغمه ز جمان از
ریاض باقی میوزد و صبح نورانی از افق معانی سیدید و
صلای بیداری از ملکوت ابی میرسد و کلبانکت مهر
عند لیب و ذوق آدرین میزند گلشن توحید در ریاض تری
باز و گشوده و کلهای معنوی و از بار حقائق زلفان خندان
و گنجه اوراد و ریاضین بسز و خرمند و اشجار و دران
سجانه بارور ریشه حکم انهار تسنیم جاری و چشمه زمین
باودان چو سنده و ساری سرو آزار در بالیدین است
و قمری شتاق در نالیدین لیلای حقوتی بار خ از دفته شهر

و مجنونی در حدی بادی سوخته مشهور بلبل گلستان الهی
 بنغمات معنوی دمساز و هزار داستان روحانی بار
 کل ربانی همراز از هر سمت صدای نغمه و آواز هست
 و از هر جهت دلهای عاشقان در سوز و کداز و از هر شاخه
 صوت رود در ترانه بلند است و از هر کاخی نوای حیا
 و پنهان زفر زده مار و آواز الهی بشنویید و آواز مثالی
 و مثالی روحانی استماع کنید عود و برابط بردارید و
 در این ریاض تقدیس بالجان توحید تجید رب مجید
 بنوازید که طیور این حدائق و ششون این حقایق
 مظاہر الطاف رب و دودید و مطالع انوار شمس
 وجود عون الهی باشماست و فیض نایب شماست
 حال شما غمگین آثار عنایت حق ظاهر گردد و انوار

الهی شرق و غرب را روشن کند و البهائم علیکم یا احیاء الله

هو الالبهی

ای محمود خمر محبت است قومی از باده خلاری پر نشسته

و سرورند لکن باید در رخسار و فتورند حزیب از خمر غرور

محمورند عاقبت مفروز و محرومند جمعی از صهباء

محبت است در شور و نشورند و از باده معرفت است

سرور و جنور این نشسته باقیه است و این سرور

شادمانی از ورود در حدائق الهیه پس اگر سرور باید

آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشسته مطلوب از خمر

الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول آنچه در خمیازا^{ری}

نکنند صفای عشق زان شراب معنوی ساقی می^{ری}

بیار جمیع نفوس را نصیب نماید با وجود آنکه جام بانه

و خمر الہی میسر ہمچو عظمت باکی باین آب فانی منتن میل

میناید لا والله عبد البہاء عباس

ہو الٰہی ای مؤمن و موقن بآیات اللہ درین

ایام کہ جمیع آفاق امکان از آثار قدرت و عظمت امر

حضرت رحمن مشرق و لایح و تائیدات ملکوت اعلیٰ

و جبروت ابہی متابع و متواصل و قلوب مخلصین

از این انوار چون صبح صادق لایع و ساطع و ناک

جانبخش از ریاض الطاف در محبوب و طاہر و از

جہتی ارباب شدیدہ اقتدان و امتحان در میجان

و امواج بلایا و زریا متواصل با وج آسمان از جہتی

اعداء اللہ از جمیع جہات مہاجم و سہام بعضاً تر

و آتش ظلم و طغیان ستمکاران شعاعہ انگیز و از

۴۱۵
جهتی رسالین و فساد فتنه جوان متواصل و این سنده
درگاه فرید و وحید سپهر جمیع این سهام گشته و باید
لیلاً و نهاراً بمدافعه در جمیع نقاط ارض قیام و مهرا
کل را مقابله نماید لهذا باید اجتهای آبی که در اطراف
و کنار مستند مشب و روز کمال تصریح و ابتهای کاه
آبی عجز و نیاز آرند و گریه و زاری کنند که جنود ملایم
از مالکوت غیب نصرت و یاری فرماید زیرا این شدت
صد ما ترا قوت ملکوتی متقاومت تواند و این کثرت
مهاجمات راستی جبروتی شاید که قابل ایستد
و هم چنین نصرت این امر الهی با اعمال فالصه بنده و
شیم مرضیه اهل الله و اخلاق و روش و سلوک عباد
فخلصین درگاه جناب ابی و طلعت نور است بار

تمام در کل احیاناً متوجه و در انتظار که نجات قوی از
 شطرنج برآید و سمع مترصد که اخبار روح و ریگان
 و اصل گردد لهذا باید انجناب بنصایح هر غافل را که
 تصادف نمایند بیدار کنید که الیوم ذرّه از اعمال که
 نده نباشد خسران بمین و کلام که نده گفته نشود مشغله
 انکیز است روش و سلوک اهل الله در جمیع الواح الهیه
 نازل بموجب آن عمل شود ع ع

هو الأبی

ای در وقت موقنه با آیات الله حمد کن قدر که در ظل سدود غنهی
 وارد گشتی و از انمار شجره ایقان مرزوق شدی در بحر غفران
 در آبی و قطع مراحل نمودی تا بساحت اقدس فائز گشتی
 و سمع خود نصایح الهیه را استماع کردی و روش و سلوک حق

دیدی و امواج تلخ غنایت مشاهده نمودی طاق بیوه
 نیت و جوهر فطرت بر امر الهی ثابت و راسخ باش و بعد
 و پیمان ربانی متمسک کتاب عهد بکران و پیمان و ایمان
 حق را فکر و تخطی کن این عهد عهد و شوق است و این
 میثاق میثاق غلیظ در جمیع عصاره و ادوار منظر هر مقدسه
 چنین عهدی سبقت نیافته و مماثل نداشته این عهد
 که شمس حقیقت الوهیت بذاته از حقایق مقدسه و جواهر
 وجود و ذرات ممکنات گرفته و هکس چون روح الهی و
 هویت ایگار نافذ و جاری و ساری فنوف تسمین
 نعمات هذا العهد و تشبیه نفحات هذا الميثاق من الملائ
 الاعلیٰ و الجبروت الایهی عند ذلک یرتفع منک الضحی
 و تقولین سبحان من افض هذا العهد التیذیه سبحان من افاض

هذا الميثاق العليظ سبحان من عقد هذا اللواء المعهود

سبحان من تد هذا النخل الممدود سبحان من انام هذا

التي هو المشهود ع

هو الله

ای ناطق بذكر الہی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن

نمود خفاشان پریشان شدند کہ ای وای مارا مجال و

میدان نماند و دکه و بازار در شکست پس چاره باید کرد

چہ کہ محراب و منبر بر ہم خورد یکی گفت این صبح کاذب

است دیگری گفت کوکب آفل برخی گفتند جز شما

است نادر الوقوع کوکبی لامع از پس ندارد بعضی گفتند

کہ شعاع کورہ و لکانیت کہ وقت طغیان آس افشان

است و چون آفتاب انور دمید بز و ایای فلنون و